

آب آتشین !

دردل شب همچو مرغ عشق آواها کنم !
تا بیاسایم دمی، فریاد و غوغاها کنم !

روزگاری تیره تر از شام دیروزم نبود
تا چه آب آتشین در جام فرداها کنم !

گوهر خود در تن اندیشه ها گم کرده ام !
تا که پیدایش کنم باید تقلاها کنم !

سوختم از سوز پنهانی میان موج اشک
تا نکردم شعله ور باید که پرواها کنم !

این «اگر» ها راه را بر شور مستی بسته است
تا گلوئی تر کنم باید که «اما» ها کنم !

بی ثمر بود آنچه در شب ذکر هوهو کرده ام
بایدم یک چند در گوش سحر هاها کنم !

رضا شاپوریان
دوشنبه ۱۱ مای ۱۹۹۸